



www.rouZGar.com

من همیشه دلپذیر زندگی کرده‌ام

رضا اسپیلی

من همیشه دلپذیر زندگی کرده‌ام
گذاشته‌ام باد بر پوست برهنه‌ام بوزد
از آواز پرندehی شاید بیشتر از خودش لذت برده‌ام
از نگاه ساده‌ی سگی دم‌جنبان شاید بیشتر از خودش لذت برده‌ام
از درخواست نوازشی شاید بیشتر از این همه
دوست داشتن را دوست داشته‌ام
دوست داشته شدن را دوست داشته‌ام
دوستانم را دوست داشته‌ام
با آنها خندیده‌ام
اما دوست نداشته‌ام با آنها بگیریم
از محبت شان برخوردار شده‌ام
باز هم باز هم
از آنها بسیار آموخته‌ام
همدیگر را تحمل کرده‌ایم
گاه بر یکدیگر عتاب کرده‌ایم
اما من بر خود بیشتر از هر کس تاخته‌ام

حسادت کرده‌ام
و هرگاه مادرم را به یاد آورده‌ام
شیوه دیگر کرده‌ام
ضعف‌های من بر کسی پوشیده نیست
من همیشه خواسته‌ام دلپذیر زندگی کنم

به خود دروغ نگفته‌ام
خود را فریب نداده‌ام
دوستانم را نیز دیگران را نیز
هر «دوستت دارم»ی را با آغوش باز پذیرفته‌ام
چه یاری‌ها که نصیبم نشده است
چه رنج‌ها که نصیبم نشده است

کلام را شناخته‌ام
موسیقی را شناخته‌ام
رنگ را شناخته‌ام
عطر را دانسته‌ام
طعم را دانسته‌ام
شیارهای چهره را دانسته‌ام
انحنای تن را دوست داشته‌ام
ملاحظت را دوست داشته‌ام
زمخت بودن را دوست داشته‌ام
از لبخند رهگذری شاد شده‌ام
از جدیت انسانی خوشم آمده است
خاصیت داشتن آدم‌ها احترامم را برانگیخته است
از انسان‌ها همچون شاگردی همیشگی آموخته‌ام

من همیشه دلپذیر زندگی کرده‌ام
من شعر گفته‌ام
اما زندگی را بر شعر ترجیح داده‌ام

برای خاطر شعر که زندگی من است

من رنج کشیده‌ام
تمسخر کشیده‌ام
اما شیوه دیگر نکرده‌ام
کسی را به ریشخند نگرفته‌ام
من همیشه خواسته‌ام دلپذیر زندگی کنم

من به حال زار خودم گریسته‌ام
من بر فقدان مادرم گریسته‌ام
آه مامان مامان!

من بر معصومیت گریسته‌ام
بر فلاکت غمگین شده‌ام
من با همه توان خندیده‌ام
هر چه نباشد «بچه‌ی مامانم» بوده‌ام که خنده‌های نابی داشت
و البته پدرم که هیچگاه دروغ نمی‌گوید
و به مادرم در تنهایی مطلق خود در تنهایی مطلق او نگریسته‌ام
من برای گفتن همین شعر به اندازه‌ی یک زندگی گریسته‌ام
به اندازه‌ی یک زندگی دود هوا کرده‌ام
آه مامان! تنهایی تو چه حجمی داشت
چه بزرگی دلپذیری با تو بود
در سکوتت در «همین طور که هستی» بودندت

من همیشه خواسته‌ام دلپذیر زندگی کنم
من همیشه تنهایی‌ام را به حضور داشتن ترجیح داده‌ام
من آزادی‌م را در تنهایی یافته‌ام و در یکدلی‌های نادر با هم بودن که خود تنهایی است
من چنین تنهایی را با دوستان یکدل تجربه کرده‌ام
من همیشه خواسته‌ام دلپذیر زندگی کنم
و آن را بر «خوب بودن» ترجیح داده‌ام.

من تف کرده‌ام
لعنت فرستاده‌ام
نفرت داشته‌ام
من از بلاهت به خشم آمده‌ام
گاه از حماقت خودم به خشم آمده‌ام
از تبعیض بیش از هر چیز به خشم آمده‌ام

من ایستادگی کرده‌ام
حرفم را زده‌ام
کوشیده‌ام برای روزهای سختِ با هم بودن‌ها آذوغه‌یی فراهم کنم به قدر توان خود
همچون موری
به چشم نیامدنی اما بی‌توقف و با گام‌هایی برای زندگی
به همین سادگی برای زندگی
من همیشه دلپذیر زندگی کرده‌ام.